

شخصیت اقتدارطلب و تاثیر آن در بروز فساد(مورد مطالعه: دوره پهلوی دوم)

علیرضا زارعی محمودآبادی^۱، منوچهر علی نژاد^۲

1-دانشجوی دکتری جامعه شناسی دانشگاه یزد

Zarei.alireza@yahoo.com

2-استادیار بخش تعاون و رفاه اجتماعی دانشگاه یزد

چکیده

فساد یک بیماری انکارناپذیر جوامع بشری است که در همه حکومت‌ها وجود داشته است. بررسی علل و عوامل پیدایش و گسترش فساد بسیار اهمیت دارد. یکی از عواملی که نقش مهمی در بروز فساد دارد، ویژگی‌های شخصیتی فرد حاکم و پیامدها و تأثیر آن در بروز فساد است. در این پژوهش با استفاده از روش کتابخانه‌ای و اسنادی به بررسی دوره پهلوی دوم به عنوان دوره‌ای از تاریخ ایران که فساد به طور گسترده جامعه را فراگرفته بود، پرداخته شد. نتایج تحقیق نشان داد که ویژگی‌های شخصیتی محمدرضا پهلوی همچون: خوی استبدادی، خودکامگی، خودشیفتگی، توهم عظمت، قدرت‌طلبی و غیره سبب شد تا تمام سیاست‌های کشور در جهت اقتدارگرایی، استبداد و تحقق عظمت‌طلبی شاه اتخاذ شود. محمدرضا و خاندانش برای نشان دادن عظمت، بزرگی و شکوه خود به مصرف‌گرایی و اشرافی‌گری بی حدومرز روی آوردند و اشرافی‌گری در مدت زمان کوتاهی به فرهنگ مسلط دربار بدل شد و کم کم شاه، خاندان پهلوی و اطرافیانش برای برطرف نمودن این حرص سیری ناپذیر اشرافی‌گری دست به انواع مختلفی از فساد زدند. با گسترش مفاسد گوناگون مانند فساد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و غیره متأثر از ویژگی‌های شخصیتی شاه و اشرافی‌گری در بین شاه، خاندان پهلوی و درباریان و فقدان اراده حاکمیت در مقابله با آن، مظاهر این مفاسد برای مردم نمایان گشت و زمینه‌های سقوط رژیم پهلوی را فراهم ساخت.

واژگان کلیدی: شخصیت اقتدار طلب، فساد، پهلوی دوم، اشرافی‌گری

مقدمه

فساد یک بیماری انکارناپذیر جوامع بشری است که در همه حکومت‌ها وجود داشته است و قدمت آن به اندازه مفهوم حکومت و دولت است. به عبارت دیگر هرکجا که قدرت و ثروت متمرکز شوند، فساد در ابعاد گوناگون سیاسی، اخلاقی، اقتصادی و فرهنگی ظاهر می‌شود. فساد در لغت به معنای تباہ، معیوب و خراب است و در اصطلاح عبارتست از: تلاش برای کسب ثروت و قدرت از طریق غیرقانونی، سودخصوصی به بهای سود عمومی و یا سوء استفاده از قدرت دولتی برای منافع شخصی بوده و یک رفتار ضداجتماعی محسوب می‌شود که مزایایی را خارج از قاعده و بیجا و برخلاف هنجارهای اخلاقی و قانونی اعطا کرده و قدرت بهبود شرایط زندگی مردم را تضعیف می‌کند(ریبی، ۱۳۸۳).

تاکنون پژوهش‌های مختلفی در خصوص ریشه‌های شکل‌گیری فساد در کشورهای مختلف از جمله ایران و دروه‌های مختلف آن انجام شده است. علل و عوامل بروز فساد در جوامع مختلف براساس شرایط گوناگون حاکم بر آن جامعه متفاوت است که برای مثال می‌توان به عواملی مانند تبعیت از علقه‌های شخصی و فامیلی به جای رعایت و تقدم ضوابط، مشروعیت اندک دولت، سیطره یک حزب خاص بر فرآیندهای سیاسی کشور اشاره کرد. در ایران نیز مانند سایر جوامع دیگر فساد از قدیم الایام رواج داشته و علت بسیاری از تباہی‌ها بوده است. ایران در مقایسه با سایر کشورها و از دیدگاه بین‌المللی در رتبه‌های بالای فساد قرار دارد و براساس بررسی‌های موجود جزو فسادپذیرترین کشورهای دنیاست. در این میان بررسی دوره سلطنت پهلوی دوم از اهمیت بیشتر برخوردار است. فساد در دربار پهلوی دوم، شاه، خاندان سلطنتی و اطرفیان آنان را در بر می‌گرفت و به صورت گسترده‌ای در تمام ابعاد جامعه خود را نمایان ساخته بود به طوری که یکی از مشخصات جامعه ایران در زمان پهلوی دوم، گسترش و رواج انواع فساد (اقتصادی، سیاسی، اخلاقی و...) در ارکان دولت و جامعه است که در نتیجه آن ثروت ملت توسط دولت و دربار سلطنتی حیف و میل می‌شد و یا به جیب یغماگران خارجی می‌رفت. آمار و ارقام مربوط به اماکن فساد و فحشا، مراکز فروش مشروبات الکلی، قمارخانه‌ها، کاباره‌ها، تعداد معتادان مواد مخدر، میزان رشوه‌ها و پرونده‌های جرایم مختلف، نمونه‌ای از گسترش فساد در جامعه بود(مدنی، ۱۳۸۰).

در این مقاله از بین عوامل مختلفی که باعث بروز فساد می‌شوند به دنبال بررسی رابطه ویژگی‌های شخصیتی در شکل‌گیری استبداد و اشرافی‌گری و بالتبع آن بروز انواع فسادها از جمله فساد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی و اخلاقی هستیم و سوال اساسی که این مقاله به دنبال پاسخ به آن می‌باشد

این است که آیا فساد می‌تواند ریشه در نوع شخصیت و ویژگی‌های شخصیتی داشته باشد؟ و اگر چنین است؛ چگونه شخصیت استبدادی و اشرافی‌گری در زمان پهلوی دوم باعث بروز و تشدید فساد شده است؟

یکی از مسائل مهم در روانشناسی، بحث شخصیت و نظریه‌های مربوط به آن است. در واقع شخصیت به ویژگی‌های بیرونی و قابل مشاهده فرد اشاره دارد، جنبه‌هایی که دیگران می‌توانند آنها را ببینند؛ پس شخصیت فرد در قالب تأثیری که بر دیگران می‌گذارد یعنی آنچه که به نظر می‌رسد باشد، تعریف می‌شود. تعریفی از شخصیت در یکی از واژه‌های استاندارد با این استدلال موافق است. این تعریف می‌گوید: شخصیت جنبه آشکار منش فرد است به گونه‌ای که بر دیگران تأثیر می‌گذارد ولی مطمئناً هنگامی که واژه شخصیت به کار برده می‌شود منظور همین نیست. مقصود در نظر داشتن بسیاری از ویژگی‌های فرد است، کلیت یا مجموعه‌ای از ویژگی‌های مختلف که از ویژگی‌های جسمانی و سطحی فراتر می‌رود. این واژه تعداد زیادی از ویژگی‌های ذهنی، اجتماعی و هیجانی را نیز در بر می‌گیرد. ویژگی‌هایی که ممکن است بتوانیم به طور مستقیم ببینیم، که هر شخص امکان دارد آنها را از دیگران مخفی نگه دارد (شولتز و شولتز، ۱۳۹۹).

شخصیت اقتدارطلب اصطلاحی است که متصف به یکی از گونه‌های شخصیتی در مطالعات روانشناسی می‌باشد که در توصیف فردی به کار می‌رود که در کنش و رفتار خود با دیگران در صدد ایجاد رابطه‌ای نابرابر است. چنین شخصیتی به افراد قدرتمندتر از خود احترام می‌گذارد و به ضعیف‌تر از خود را ظلم می‌کند. به بیان دیگر او انسانی است که در برابر اشخاص قدرتمند تسلیم است ولی در برابر ضعیفان، سختگیر. منطبق برای چنین شخصیتی مهم نیست بلکه آنچه برای او اهمیت دارد، میزان قدرت دیگری است (آقابخشی، ۱۳۷۴).

1- مبانی نظری

تئودور آدورنو^۱ یکی از جامعه‌شناسانی است که در کتاب شخصیت اقتدارطلب خویش به تعریف شخصیت اقتدارطلب و مشخص نمودن ویژگی‌های آن پرداخته است. او شخصیت اقتدارطلب را فردی اساساً ضعیف و وابسته و ناامن می‌داند و برای سنجش اقتدارگرایی، از مقیاس فاشیسم^۲ استفاده می‌کند. این مقیاس، در ۹ بعد کلیدی شخصیت فاشیست طراحی شده است که عبارتند از:

۱. عرف پرستی: پیروی کامل از ارزش‌های سنتی، ارزش‌های طبقه متوسط.
۲. اطاعت از قدرت: نگرش فرمانبردار و غیرمقلدانه نسبت به قدرت اخلاقی آرمانی شده حلقه خواص.
۳. تعرض مستبدانه: گرایش به یافتن افرادی که ارزش‌های عرفی را زیر پا می‌نهند و مجازات آنها.
۴. خشک اندیشی: مخالفت با تخیل، تصور و باریک بینی و خلاقیت.
۵. خرافه پرستی: اعتقاد به عوامل تعیین‌کننده غیبی در سرنوشت، گرایش به تفکر در چارچوب مقولاتی انعطاف ناپذیر و ثابت.
۶. قدرت و صلابت: دل‌مشغولی با سلطه و فرمانبرداری، قوی و ضعیف، رهبر و پیرو، همانند انگاری با شخصیت‌های قدرتمند، پافشاری افراطی بر ویژگی‌های عرفی خود، نمایش اغراق آمیز قدرت و صلابت.
۷. بدبینی و ویرانگری: خصومت عام و بدگویی از انسان.
۸. فرافکنی: تمایل به این اعتقاد که جهان دستخوش مخاطرات و بی بند و باری است، فرافکنی هوا و هوس‌های ناخودآگاه.

۹. نگرش به جنس: نگرانی بیش از حد درباره وقایع جنسی (آدورنو، ۱۹۵۰).

یکی از مباحثی که در مطالعه شخصیت اقتدارطلب، به عنوان یک اصل مرکزی به ذهن می‌رسد، اطاعت است. اطاعت به عنوان پذیرفتن خواسته‌های دیگران قلمداد می‌شود که ممکن است مطلوب و یا نامطلوب تلقی شود. به نظر می‌رسد که رابطه بین اطاعت و برخی عناصر اقتدارگرایی، کاملاً محکم باشد و باید یادآوری شد که اندازه‌گیری اطاعت، راهی برای اندازه‌گیری تسلیم واقعی اقتدار است (المس، ۱۹۷۲).

شخصیت‌های اقتدارطلبی که امروز وجود دارند، در کودکی سالم بوده‌اند. آنها همراه با رشد خویش به دنیایی که پر از قدرت طلبی و سلطه جویی است پا می‌گذارند و از والدین اقتدارطلب خویش آموزش می‌بینند. البته باید توجه داشت که والدین آنها هم خود محصول همین جامعه اقتدارطلب هستند؛ والدین اقتدارطلب، رفتارهای خارجی کودکان را کنترل می‌کنند و موظفند که نسبت به آنها احساس مسئولیت

¹ Schultz & Schultz

² Theodor. Adorno

³ F-scale

⁴ Elms

داشته باشند، به همین دلیل، احساس قدرت و اقتدار مطلق می‌کنند و نقشی همانند قاضی و خدا بر عهده می‌گیرند. مارکوزه نظام سرکوبگر جامعه را مسئول گرایش به خشونت در جامعه و عامل ایجاد شخصیت اقتدارطلب می‌داند که شامل خانواده، مدرسه و دستگاه‌های دولتی و مذهبی می‌شود. به نظر او، دوران کودکی نقش مهمی در شخصیت فرد دارد. به عقیده ربانی، افرادی که دارای والدین مقتدر مستبد هستند، معمولاً در جو شدیدی تمایل جدی به ارائه رفتارهای پرخاشگرانه بر اساس رفتار والدین خود دارند. وی بر این باور است که تجارب اولین سال‌های زندگی، اهمیت بسیار زیادی در شکل‌گیری شخصیت اقتدارطلب دارد (ربانی، ۱۳۸۶).

آدورنو و همکارانش معتقدند، که الگوی رفتاری خشن و سختگیرانه و رفتارهای سرکوبگرانه والدین اقتدارگرا نسبت به فرزندانشان باعث می‌شود که آنها همواره به دنبال موقعیت‌هایی باشند که امکان کنترل و تسلط بیشتری بر آن داشته باشند (آدورنو، ۱۹۶۹). در واقع می‌توان به مسئله‌ساز بودن اقتدارگرایی پی برد و مصادیق آن را در کنش‌های متقابل اجتماعی در سطوح مختلف مشاهده کرد؛ مانند: بروز انواع فسادها، چالپوسی نسبت به مافوق، ریاکاری، زورگویی به زیردست، فردگرایی و منفعت طلبی.

آدورنو و همکارانش بیان می‌کنند که شخصیت اقتدارطلب، شخصیتی اساساً ضعیف و وابسته و ناامن است که برای رسیدن به احساس امنیت و قدرت، به دنبال آن است که نظم و انتظامی در جهان به وجود آورد. او خواستار جامعه‌ای سلسله‌مراتبی است که با مفهوم جامعه باز و دموکراتیک، قرابتی ندارد. در جامعه اقتدارگرا، احساس نابرابری بیداد می‌کند و هیچ‌کس خود را هم‌ردیف و برابر با دیگری نمی‌پندارد. لذا هیچ‌گاه حقوق دیگران رعایت نمی‌شود. هر کس به دنبال منافع خویش است و برای تأمین آن دست به انجام هر کار صواب و ناصوابی می‌زند. در چنین جامعه‌ای، افراد نسبت به هم و نسبت به حکومت و ارکان آن و نیز بالعکس بی‌اعتمادند. می‌توان گفت اعتماد اجتماعی که یکی از شاخصه‌های سرمایه اجتماعی است، در چنین جامعه‌ای رنگ باخته است و هر کس به دنبال تأمین منافع خویش است. در جامعه اقتدارگرا، همیشه از خرابکاری‌های دشمن و دست‌نشانده‌های آن‌ها سخن گفته می‌شود و به نظر می‌رسد که بحران‌ها و آشفتگی‌های ایجاد شده در جامعه ناشی از آن است (تهرانی، ۱۳۸۳).

۲- روش شناسی

روش تحقیق به کار رفته در این پژوهش روش تاریخی، توصیفی و تحلیلی و بر مبنای بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای تنظیم شده است. تحقیق کتابخانه‌ای بدان جهت دارای اعتبار است که می‌توان با اتکاء به منابع متنوع و یافته‌های قبلی دیگران، مطالب نو و آموزنده‌ای ارائه داد. بنابراین با استفاده از منابعی در خور اهمیت سعی در جمع‌آوری اطلاعات و سازماندهی آن‌ها در نیل به هدف مورد نظر شده است. در واقع روش گردآوری اطلاعات بهره‌گیری از منابع کتابخانه‌ای است که از طریق فیش برداری از کتاب‌ها، منابع تاریخی، اسناد، مجلات و غیره می‌باشد.

۳- بحث درباره یافته‌ها

صفات کلیدی شخصیت محمدرضا را در سه مورد می‌توان خلاصه کرد: مضطرب، ترسو و حمایت‌جو بودنش. محمدرضا دوران کودکی را در فضایی که دیکتاتوری بر آن حاکم بود، گذراند. این مسئله، عامل مهمی در شکل‌گیری شخصیت او بود. خانواده‌ای که تابع اصول دیکتاتوری است معمولاً رشد کودکان را محدود می‌سازد. در این خانواده، یک نفر حاکم بر اعمال و رفتار دیگران است. در چنین خانواده‌ای فقط دیکتاتور تصمیم می‌گیرد، هدف تعیین می‌کند، راه نشان می‌دهد، وظیفه افراد را مشخص می‌سازد، امور زندگی را ترتیب می‌دهد و همه باید مطابق میل او رفتار کنند. او فقط، حق اظهار نظر دارد و دستور او بدون چون و چرا باید از طرف دیگران به اجرا درآید (شریعتمداری، ۱۳۶۴).

کودکانی که در محیط دیکتاتوری پرورش می‌یابند، در ظاهر حالت تسلیم و اطاعت از خود نشان می‌دهند، ولی در واقع دچار هیجان و اضطراب هستند. این کودکان اغلب در مقابل دیگران حالت خصومت و دشمنی به خود می‌گیرند. تمام این عوامل باعث شکل‌گیری شخصیتی استبدادی و خودمحمور با ویژگی‌هایی از جمله خودبزرگ بینی و نخوت، تملق دوستی، بدبینی، خودشیفتگی، توهم عظمت و وابستگی در محمدرضا پهلوی شد و این ویژگی‌های رفتاری در شیوه حکومت محمدرضا نیز به خوبی خود را نمایان ساختند. با توجه به نظریه آدورنو و گفته‌های اطرافیان و نزدیکان محمدرضا پهلوی در مورد شخصیت او، می‌توان گفت که محمدرضا پهلوی دارای شخصیت اقتدارطلب می‌باشد زیرا ویژگی‌های این نوع شخصیت مانند تملق نسبت به منافع مادی که در بحث فساد اقتصادی خود را نمایان می‌کند و زورگویی به زیردستان، تبعیض نژادی، حمایت‌جو بودن و انحصارطلبی که در فساد سیاسی مطرح می‌شود، در مورد محمدرضا کاملاً صدق می‌کند.

به طور کلی ویژگی‌های شخصیتی اقتدارطلب محمدرضا پهلوی عبارتند از:

۱. خودشیفتگی: خودش را به صورت ایده آل فرض می‌کرد و به همین دلیل اعتماد به نفس کاذب داشت و به شدت اهل خودنمایی بود.

۲. کمال طلبی: او همه چیز را بدون نقص و کم و کاستی می خواست.
۳. پرمدها بودن: در بسیاری از مسائل پرادعا و به شدت انتقام جو بود.
۴. قدرت طلبی: شاه تلاش افراطی در کسب قدرت و منزلت داشت تا بتواند از این طریق بر دیگران تسلط پیدا کند و آنها را محتاج خود کند.
۵. پرستیژ طلب بودن: شاه علاقه بسیار زیادی به کسب پرستیژ و جایگاه اجتماعی بالا داشت تا بالا و برتر از همه باشد.
۶. ثروت اندوزی: محمدرضا میل شدید و افراطی در جمع آوری پول و ثروت و زندگی مجلل و اشرافی گری داشت تا بتواند از این طریق عظمت و قدرت خود را به دیگران نشان دهد.

در حکومت پهلوی دوم، شاهد این هستیم که ساختار سیاسی استبدادی با اعطای جایگاهی ممتاز و یگانه به شخص شاه و سپردن همه امور به دست او و تمرکز منابع و ابزارهای قدرت در نزد وی و درخواست اطاعت بی چون و چرا از قدرت شاه، مانعی اساسی در مسیر مشارکت سیاسی مردم ایجاد کرده بود که این مسئله روی هم رفته موجب شکل گیری و تشدید شخصیت استبدادی شاه شد و باعث به وجود آمدن فرهنگ سیاسی مستعد فساد شد. در این دوره شاه تلاش می کرد تا دیکتاتوری خود را در همه ارکان کشور حاکم سازد. دولت و مجلس سنا و شورای ملی ابزار کار او بودند و همه چیز مردم اعم از جان، مال و حتی سنت هایشان وسایلی برای بازی شاه جهت نمایاندن قدرتش بودند (فوران، ۱۳۷۸).

عوامل شخصیتی متعددی در تبدیل محمدرضا به یک پادشاه مستبد مؤثر بوده اند که عبارتند از:

۱. بی اعتقادی به مشورت: شاه بدون نظر خواهی از مشاورانش و یا حتی در میان گذاشتن مسأله با مردم کشور به صورتی یکجانبه تصمیم می گرفت و آن را به اجرا می گذاشت. شاه نظرات و خواسته های خود را حتی اگر با مصالح کشور مغایرت داشت بر همه چیز ترجیح می داد و عقیده او بر این بود که شاه باید تصمیم بگیرد و بقیه اطاعت کنند (هویدا، ۱۳۹۵).
۲. فرار از حقیقت: علی امینی در خاطرات خود بیان می دارد: من می دانستم ایشان (شاه) از حقیقت خوششان نمی آید و برای همین افراد نیز به او حقیقت را نمی گویند. روزی به شاه گفتم پنج نفر را که مورد اعتماد شما هستند انتخاب کنید تا حقیقت را به شما بگویند و مطمئن باشید که این حقایق را در جای دیگری بیان نمی کنند. شاه قبول کرد ولی این پیشنهاد روی زمین ماند و هیچ گاه عملی نشد (امینی، ۱۳۷۷).
۳. چاپلوسی و تملق درباریان: شاه فوق العاده از تملق گویی اطرافیان خود لذت می برد. بنابراین چون همه درباریان و رجال کشور، سرنوشت خود را در ارتباط مستقیم با جلب رضایت شاه می دیدند، طبعاً هدفی جز جلب رضایت شاه تعقیب نمی کردند و برای این کار نیز بدون لحظه ای غفلت در تملق گویی به شاه، می بایست دائم بکوشند تا وسایل خوشگذرانی او را از هر نظر فراهم سازند (صمیمی، ۱۳۶۸).
۴. حسادت: شاه هرگز چشم نداشت کسی را ببیند که مورد توجه مردم قرار گرفته بود. مثلاً محبوبیت و موفقیت مصدق در ملی کردن نفت ایران، شاه را واقعاً به خشم آورده بود و یا چون رفتار و گفتار حسنعلی منصور توانسته بود خیلی ها را به طرفش جلب کند، شاه از قتل او ناراحت نشده بود. حس حسادت شاه تا بدان جا پیش رفته بود که حتی گاهی در مورد بعضی اقدامات همسرش نیز حسودی می کرد (هویدا، ۱۳۹۵).
۵. تمایل به قدرت مطلقه: شاه پس از گذشت مدتی چنان اطمینانش را نسبت به همه از دست داد که هرچه پست و مقام کلیدی در مملکت وجود داشت، همه را به دست اعضای خانواده سلطنتی یا دوستان و آشنایان نزدیکش سپرد. چنین رویه ای هم اگر چه نتیجه ای جز محاصره شاه توسط گروهی وابسته با اجنبی، ریاکار و متملق و نالایق به بار نیاورد ولی رفتار شاه به گونه ای بود که گویی هیچ چیز جز قدرت مطلقه او را خوشنود نمی کند و از مقامات مملکت نیز جز اطاعت محض و پذیرش سیاست های دیکته شده بیگانگان و ستایش از خودش، انتظار دیگری ندارد (صمیمی، ۱۳۶۸).

در بحث رفتار مصرفی حاکمی با شخصیت استبدادی نیز می توان گفت که حاکم مستبد این انگیزه را دارد که حداکثر مازاد ممکن را از کل جامعه اخذ کند و آن را برای مقاصد خود مورد استفاده قرار دهد و فرهنگ اشرافی گری را ایجاد و با رفتارهای خود آن را گسترش دهد. در واقع مصرف حاکم مستبد منحصر به ظرفیت های شخصی او برای استفاده از غذا، مسکن، لباس و ... نمی شود و هزینه های اجتماعی او را نیز شامل می شود. هزینه های اجتماعی رهبران مستبد اغلب ناشی از اشتهای آنان برای قدرت نظامی، شأن و منزلت بین المللی و قلمروهای متعدد دیگر است (راغفر، ۱۳۸۸).

مبحث دیگری که در راستای شخصیت اقتدار طلب بایستی به آن پرداخت، اشرافی گری است. اشرافی گری، همزاد اجتماعی شدن بشر است و در هر روزگاری به شکلی حضور داشته است. افرادی که دارای شخصیت و روحیه اشرافی گری هستند معمولاً با جلوه هایی مانند پرداختن به تجملات که معمولاً با ریخت و پاش و اسراف همراه است برتری خود را به رخ دیگران می کشند. به طور کلی فصل مشترک تمام تعریف مختلف از اشرافیت عبارتست از: مجموعه ای از ارزش ها و روش های زندگی همراه با خودبزرگی بینی و ممتاز گرایی متکی بر اصل و نسب خانوادگی. باید توجه داشت که

مهمترین مقوم اشرافیت، شخصیت اقتدارطلب و بزرگی خاندان است. افراد دارای شخصیت اقتدارطلب تلاش می کنند تا در همه زمینه ها خوی اشرافیت و اشرافی گری را نمایان سازند.

محمدرضا پهلوی به عنوان یک شخص خودکامه و خودرأی تلاش داشت تا به هر نحوی که امکان دارد تمامی کشور را تحت سیطره خود قرار دهد و برای اینکه از نفوذ خود در تمامی ارکان دولت مطمئن باشد اقدام به گماشتن افرادی در مراکز قدرت کرد که از نفوذ خود بر آنها مطمئن بود و همچنین بدین وسیله معارضی برای تاج و تخت باقی نمی ماند و وی همواره حاکم بلامنازع کشور باقی می ماند (اندرمانی زاده و حدیدی، ۱۳۷۸).

محمدرضا پهلوی با توجه به شخصیت استبدادی خود تلاش زیادی برای نشان دادن عظمت، شکوه، بزرگی و اصالت خود و حکومت خود می کرد که در این مسیر اشرافی گری در صدر رفتارها قرار داشت. استفاده از آخرین برندهای موجود در تمام وسایل و کالاها، خرید ماشین آلات نظامی و غیرنظامی لوکس، سفرهای اروپایی زیاد، قصرهای مجلل، برپایی جشن های سلطنتی و غیره، نمونه هایی از این اشرافی گری هایی است که محمدرضا شاه انجام می داد و این رفتارهای اشرافی گری به سرعت در خاندان سلطنتی و دربار رواج پیدا کرد و به عنوان یک امر مسلط در حکومت پذیرفته شد. رفتار اشرافی گری در بین خاندان پهلوی و دربار موجب بروز مفاسد گوناگون شده بود، هرچند شاه و دستگاه های اطلاعاتی کشور از این مفاسد آگاه بودند اما جایگاه و موقعیت آنان باعث می شد که کوچکترین مانعی بر سر ادامه رفتارهای آنان به وجود نیاید. شخصیت محمدرضا شاه و رفتارهای متأثر از استبداد او به اشرافی گری شاه و خاندان و دربار دامن زد و این دو عامل در کنارهم سبب بروز انواع فسادها در سطوح مختلف جامعه شد که در ادامه به انواع این فسادها و نقش استبداد شاه و اشرافی گری او و خاندان سلطنتی در بروز و گسترش این نوع فسادها می پردازیم.

فساد سیاسی

فساد سیاسی، رفتار منحرف شده کارگزاران حکومتی از ضوابط و وظایف رسمی یک نقش عمومی بنا به ملاحظات خصوصی و یا ملاحظات قومی و منطقه ای است (هیوود^۱، ۱۳۸۱).

فساد سیاسی به عنوان یکی از واقعیت های زندگی سیاسی و اجتماعی، ابعاد گوناگونی دارد که در بین اشخاص و سازمان های یک کشور نفوذ می کند. رژیم پهلوی نیز با توجه به ماهیت خود که حکومتی موروثی با حاکمان خودکامه و خودرأی بود که شایستگی و مشروعیت نداشت، سعی می کرد خصوصیات نداشتن خود را با انواع و اقسام حيله ها و نیرنگ ها بدست آورد. شاه و خاندان سلطنتی در این راه به خود حق می دادند با استفاده از قدرت نامحدود، در تمامی امور کشور دخالت کنند و در ارکان آن اثری به جا بگذارند. از این رو شاه با استفاده از سازمان های نظامی و اطلاعاتی، تلاش پرحجمی را درجهت همسو نمودن افکار سیاسی ملت ایران آغاز و در مقابل افکار غیرهمسو به سانسور شدید و برخورد خشونت آمیز اقدام کرد. ترویج فرهنگ تملق و بندگی از سوی رژیم حاکم بخصوص خاندان سلطنتی بشدت دنبال می شد که ناشی از شهوت قدرت بود. فساد سیاسی رژیم پهلوی دوم که به دلیل بروز رویکرد ارادت سالاری، حامی پروری، تشکل احزاب فرمایشی، ناکارآمدی نهادهای مدنی و نظارتی و نیز استبداد سیاسی به ظهور رسیده بود، مشروعیت رژیم را متزلزل ساخت و از عوامل بسیار مهم در سقوط سلسله پهلوی بود (مجتبی زاده، ۱۳۸۸).

طبیعی است وقتی شاه با توجه به شخصیت وابسته و حمایت جوی خود، حکومتش را مدیون قدرت های خارجی ببیند، بسیاری از عزل و نصب ها و تعیین خط مشی ها هم به دستور آنان انجام می دهد. ملکه پهلوی در این مورد می گوید: آمریکا برای دادن کمک های اقتصادی، شرط می گذاشت که باید فلان شخص رئیس سازمان برنامه و بودجه بشود. اصلا خدمت شما عرض کنم که این سازمان برنامه و بودجه در ایران وجود نداشت و آمریکایی ها آن را درست کردند. مثلاً ارتش ایران احتیاج به توپ و تانک داشت، می گفتند می دهیم به شرط آنکه فلان کس بشود رئیس ستاد ارتش (آیرملو، ۱۳۸۰).

از مهمترین مفاسد سیاسی دربار محمدرضا، استبداد و دیکتاتوری بود که عمدتاً در شخص محمدرضا نمود می یافت. ظهور و تجلی استبداد در یک جامعه به شکل ایجاد محدودیت یا ممنوعیت در مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم متبلور می شود و در نهایت به مخالفت با نهادهای قانونی و حقوق طبیعی مردم ختم می گردد که این امر در عصر پهلوی دوم در آشکارترین شکل خود ظاهر گشت. برای مثال در عصر پهلوی هر کس که برای نخست وزیری انتخاب می شد می بایست ظرف ۲۴ ساعت فهرست وزرایش را اعلام کند. نخست وزیر فهرست وزرایش را نزد محمدرضا می برد و او پس از مشاهده فهرست، کسانی که دوست داشت عوض شوند را اعلام می کرد و نخست وزیر می بایست آنها را تغییر می داد و این گونه بود که نخست وزیر می بایست با عده ای معین که شاه تایید کرده بود، مشغول به کار شود. این خوی استبدادی و دیکتاتوری آن چنان در دربار ریشه دوانیده بود که موجبات بسیاری از نابسامانی ها و آشفتگی ها در عرصه های مختلف کشور را فراهم آورده بود و به عنوان یکی از عوامل اساسی در سرنگونی حکومت پهلوی شناخته شده است.

¹ Heywood

فساد اقتصادی

بدون تردید منافع اقتصادی از جمله پیامدهای اولیه قدرت سیاسی در طول تاریخ بشر به شمار رفته و اکثر فرمانروایان و صاحبان قدرت سیاسی، کسب منافع روزافزون اقتصادی را به منزله یکی از اهداف اساسی حکومت خود محسوب نموده و در عمل نیز به آن پایبند بوده‌اند. این ویژگی در بین حکومت‌های تمامیت‌خواه و فرمانروایانی با شخصیت استبدادی بیش از سایرین به چشم می‌خورد که باعث به وجود آمدن فساد در جنبه‌های گوناگون اقتصادی می‌شود. حاکمان سلسله پهلوی بخصوص پهلوی دوم به مفسد مالی و اقتصادی آلوده بوده و در این مسیر گوی سبقت را از بسیاری از حاکمان مستبد و فاسد جهان ربودند (درودی، ۱۳۸۳).

سوءاستفاده شاه، خانواده سلطنتی و درباریان از موقعیت خود در استفاده از امکانات کشور، شرکت در معاملات، راه اندازی صنایع و دریافت وام‌های کلان از مصادیق فساد اقتصادی در کشور بود. در زمان پهلوی دوم، نزدیکان و درباریان وی از هر راه ممکن برای کسب ثروت در تکاپو بودند و دریافت رشوه به امری معمول در بین آنها بدل شده بود. حتی محمدرضا پهلوی نیز این رفتار درباریان را به عنوان نوعی کسب و کار درآمد به رسمیت شناخته بود (حسینیان، ۱۳۸۳). از سوی دیگر با توجه به ویژگی‌های شخصیتی محمدرضا، او هیچ علاقه‌ای نداشت که با افشای مسائل مربوط به رشوه‌خواری و رانت خواری در میان مقامات کشوری، ضعف حکومت خود را نمایان سازد و همواره تلاش می‌کرد به دنیا نشان دهد که فساد و سوء استفاده‌های مالی در کشور را کاملاً تحت کنترل دارد (صمیمی، ۱۳۶۸).

برادران محمدرضا پس از به روی کار آمدن او، هریک به نوعی به کسب ثروت پرداختند، زیرا نگاه آنان به سیاست به منزله تهدید قدرت و جایگاه محمدرضا بود. محمدرضا نیز بر اساس شخصیت اقتدارطلب خود، ترجیح می‌داد برادرانش به سوء استفاده از خزانه ملت سرگرم باشند تا تهدید قدرت و موقعیت او. فریدون هویدا در خاطرات خود از مفسد مالی برادران محمدرضا می‌نویسد: والا حضرت محمودرضا اضافه بر داشتن امتیاز کشت تریاک، محصول تریاک خود را در بازار سیاه می‌فروخت. والا حضرت غلامرضا در جنوب شهر تهران به کار آپارتمان‌سازی و فروش آن به مردم اشتغال داشت و یا از خارج تلویزیون وارد می‌کرد. و والا حضرت عبدالرضا از کمپانی‌های ژاپنی رشوه می‌گرفت تا برایشان در ایران تسهیلات تجارتي فراهم کند و نیز در تاسیس کارخانه کاغذسازی و متروی تهران حق العمل‌هایی دریافت داشته است (هویدا، ۱۳۹۵). همچنین غلامرضا بازرس کل ارتش شاهنشاهی بود و فقط به بازدید دواير مالی ارتش می‌رفت و به هر ترتیبی بود سهم خود را از اختلاس و سوءاستفاده‌های مالی رایج در ارتش و خریدهای مربوط به ارتش بدست می‌آورد. برای مثال ترتیبی اتخاذ می‌کرد که خرید مایحتاج ارتش مانند برنج، روغن و مواد غذایی و غیره از تجاری صورت بگیرد که به غلامرضا پورسانت و حق و حساب‌های کلان می‌دادند (دیبا، ۱۳۸۰).

محمدرضا بیش از همه در جریان ریز این فعالیت‌ها قرار داشت اما دلیلی برای ممانعت از آنها نمی‌دید. محمدرضا می‌گفت: رونق اقتصادی ایران سبب گردیده تا عامه مردم به امور پولساز و پردرآمد روی بیاورند، چرا برادران و خواهران من از این وضعیت جدید اقتصادی بهره مند نشوند؟ اما محمدرضا متوجه نبود که بسیاری از کارخانه دارها و سرمایه داران فقط به این دلیل سهامی را به برادران و خواهران او هدیه می‌کنند و یا پای آنها را به مشارکت در فعالیت‌های اقتصادی خود می‌کشاند که آنها برادران و خواهران شاه و دارای فامیل پهلوی هستند. حضور یکی از خاندان پهلوی در هیأت مدیره یک شرکت کافی بود که درهای بسته به روی آن شرکت باز شود و یا کدام بانک دولتی جرأت می‌کرد به این شرکت وام‌های کلان ندهد (دیبا، ۱۳۸۰).

اصولاً در جوامعی که دارای حاکمانی با شخصیتی اقتدارطلب هستند، قانون و نظام حکومت در تمایلات و سلیقه‌های شخصی حاکم خلاصه می‌شود، در این نوع جوامع لایه‌های میانی قدرت نیز برای باقی ماندن در گردونه سیاست و حتی رشد در آن و کسب مقام‌های بالاتر به تنها قاعده‌ای که تن می‌سپارند، جلب نظر رأس هرم قدرت و عمل مطابق نظرات و دیدگاه‌های دیکته شده از جانب آن حاکم است. بر همین مبنا نظام شاهنشاهی علاوه بر مفسد مالی خاندان سلطنت و شخص محمدرضا، مروج مفسد مالی درباریان نیز به شمار می‌آید. درباریانی که هریک به تاسی از اعلیحضرت در مسابقه کسب ثروت از هر روش و هزینه آن به هر شکل به سختی با یکدیگر به رقابت برخاسته بودند. یکی از پرسابقه‌ترین درباریانی که سالیان سال مقام ریاست مجلس سنا، نخست‌وزیری و ریاست بنیاد پهلوی را برعهده داشت، جعفر شریف امامی بود. شریف امامی استاد اعظم لژ فراماسونری بود و در بنیاد پهلوی آنطور که خود شاه نظر داشت در هر فعل و انفعال اقتصادی از کارخانه گرفته تا هتل و کازینو داری و غیره سهمی می‌برد (انصاری، ۱۳۷۱).

فساد فرهنگی و اخلاقی

فساد فرهنگی - اخلاقی حاکم بر رژیم پهلوی یکی دیگر از عوامل ایجاد شکاف بین حکومت و مردم بود. زیرا فرهنگ عمومی کشور با هر گونه عمل و رفتار خلاف شئون دینی و فرهنگ ملی به شدت برخورد می کرد. هرچند فساد اخلاقی در ابتدای شکل گیری نظام پهلوی، رأس هرم قدرت و بخش هایی از بدنه حاکمیت را در بر گرفت، اما به مرور زمان گریبان گیر کل مجموعه حکومت شد. و در این حالت از آنجا که حکومت گران فاسد قادر به تنبیه و مجازات خودشان نیستند لذا فساد تا اعماق نظام سیاسی و اجتماعی کشور را در بر می گیرد.

فسادجنسی از مصادیق بارز مفاسد فرهنگی رژیم پهلوی به خصوص پهلوی دوم است. از مصادیق اولیه فساد جنسی شاه به دوران تحصیل در مدرسه له روزه فرانسه باز می گردد. ماجرای ارتباطش با یکی از دختران خدمتکار و پرداخت پنج هزار فرانک به عنوان حق سکوت. پس از بازگشت به ایران، رضاشاه مراقب بود که او با زن های ناباب ارتباط پیدا نکند، از این رو به دستور رضا شاه، فیروزه (که همه او را زیباترین زن تهران می شناختند)؛ به عمارت محمدرضا منتقل شد و ارتباط او با محمدرضا تا زمان ازدواج با فیروزه ادامه داشت. پس از ازدواج با فیروزه، محمدرضا این اخلاق را کنار نگذاشت، به طوری که یکی از دلایل جدایی فیروزه از وی پس از تولد دخترش، بی بند و باری محمدرضا و ناپابندی او به قوانین زندگی مشترک بود. شایعات زیادی درباره زنانی که در رفت و آمد با شاه دیده می شدند، بر سر زبان ها بود. شاه آپارتمان هایی را در تهران دست و پا کرده بود تا بتواند با زنان جوان خلوت کند. افراد زیادی از جمله فردوست، علم، شمس و... مأموریت داشتند تا زنان زیبا را به شاه معرفی کنند. در مسافرت های خارجی نیز کار معرفی زنان به شاه ادامه داشت و شاه مدتی را در مصاحبت با دختران معرفی شده، می گذراند و هدایای گرانبهایی را به آنان می داد. شاه تا زمانی که حالش در اثر بیماری در سال های آخر عمر به وخامت گرایید، روحیه زن بازی را حفظ کرده بود که متاثر از ویژگی های شخصیتی او بود. حتی معروف است که در پاناما، رئیس سازمان امنیت پاناما که مسئول محافظت از جان شاه بود، چنین موقعیت هایی را فراهم می کرد و برای او زن هم می آورد. باید در نظر داشت که اعمال شاه به عنوان شخص اول مملکت، تأثیر زیادی در رفتار و اخلاق دیگران از جمله خانواده سلطنتی می گذاشت (فردوست، ۱۳۷۰).

بی توجهی شاه به اصول فرهنگی و مذهبی، سبب لاقیدی بیشتر او و درباریان در فساد اخلاقی شده بود. شاید به جرأت بتوان گفت که یکی از مهمترین عوامل انحطاط و فروپاشی سلطنت پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی، فساد و گسترش مفاسد اجتماع، فحشا و گسترش مراکز گناه و خوش گذرانی از سوی شاه و خاندان پهلوی بود که در ادامه به چند مورد دیگر آن اشاره می کنیم:

یکی از فساد فرهنگی دیگری که گریبان گیر شاه و اطرافیانش بود، علاقه مفرط آنان به قمار بود. قمار، یکی از سرگرمی های معمول محمدرضا و خاندان پهلوی به شمار می رفت. برای علاقه شدید شاه و خاندانش به قمار دلایل شخصیتی متعددی می توان برشمرد: میل و طمع بسیار به پول، احتمال برد مبالغ بالا و دارا بودن ثروت بسیار زیاد و غیره. اشرف پهلوی علاقه بسیار زیادی به قمار داشت و حتی به هنگامی که نمایندگی رژیم شاه در کمیسیون حقوق بشر در سازمان ملل متحد را دارا بود، هربار که برای شرکت در این کمیسیون عازم نیویورک می شد، سر راه خود در جنوب فرانسه هم توقف می کرد تا ابتدا همراه معشوق جدیدش در کازینوها به قمارهای چند میلیون پوندی بپردازد (صمیمی، ۱۳۶۸). خود محمدرضا بیشتر در جلسات قمار داخل خانواده شرکت می کرد و زنان معرفی شده را به بهانه قمار به شب نشینی دعوت می کرد و ملکه مادر با آن پیری به قمار بیش از همه علاقه داشت (غفاری، ۱۳۷۶). اعضای دیگر خاندان پهلوی نیز سوابق فراوانی در قمار داشتند. برای مثال ملکه ثریا که اکثر اوقات خود را صرف قمار می کرد، یکی از مطبوعات پاریس در این باره می نویسد: در حالی که مردم ایران دارای زندگی رقت باری هستند، ملکه سابق ایران مبالغ متناهی دور می ریزد و این وجوه فقط از سوی شاهنشاه و دولت ایران برای والا حضرت ثریا فرستاده می شود.

یکی دیگر از مفاسد فرهنگی جشن ها و سفرها بود. در سال ۱۳۵۰ که دوهزار و پانصد و ده سال از فتح بابل به دست کوروش می گذشت، شاه جشنی در تخت جمشید برگزار کرد. نه پادشاه و سه شاهزاده حاکم، دو ولیعهد، سیزده رئیس جمهور، ده شیخ و دو سلطان همراه با انبوهی از معاونان رئیس جمهور و نخست وزیران و وزیران خارجه و سفیران و دیگر دوستان دربار از نقاط گوناگون جهان آمده بودند و در تخت جمشید اقامت گزیدند. شهرکی از ۵۹ چادر مخصوص مهمانان و ۳ چادر سلطنتی با تهویه هوای مطبوع در میان صحرا و در زمینی به مساحت ۶۵۰ هزار متر مربع برپا شده بود. چادرها با کریستال و چینی و آستر ابریشم و مخمل سرخ و چلچراغ های طلا و نقره تزیین شده بود. مبلمان لویی پانزدهم و حمام های صحرایی از مرمر فرانسوی بودند. ۱۶۵ آشپز، ۴۰۰ گارسون زن و مرد، ۲۰ خیاط و... همه این تدارکات با هزینه های بسیار گزافی تهیه شده بود. در این باره روزنامه تایمز چنین اظهار نظر کرده است: تدارکات آن تجملات، تجار پاریس را برای یکسال تمام مشغول نگه داشت و پروازهای هوایی و کامیون های بسیاری به صورت زمینی وسیله حمل کالاها به صحرا بودند. این زیاده روی در تجملات تاحدی بود که محصولاتی که ایران در آنها شهرت جهانی داشت به فراموشی سپرده شد و لوازم مشابه آن از خارج با قیمت های گزاف وارد شد. برای مثال با آن که ایران قرن ها به خاطر فرش های خود اشتهار جهانی داشت، کلیه فرش های شهرک چادرها به فرانسه سفارش داده شده بود (رفیع زاده، ۱۳۷۶). اگرچه چنین جشنی به نام مردم ایران برگزار و مخارج آن از کیسه مردم فقیر ایران برداشته شد، حتی یک نفر از مردم صاحب تمدن باستانی ایران در این جشن شرکت نکردند

و محل برگزاری تا کیلومترها بشدت محافظت می شد تا یک ایرانی عادی اجازه ورود نداشته باشد. غذاها را سران کشورها خوردند و آنچه برای مردم ایران باقی ماند، فقر بود و بدهی و عقب ماندگی. تمام این تدارکات و جشن‌ها برای به رخ کشیدن قدرت و اقتدار شخص شاه و ناشی از شخصیت اقتدارطلب او بود.

در مورد سفرهایی که شخص شاه و خاندان سلطنتی انجام می دادند، مبالغ بسیار زیادی از منابع کشور هزینه می شد. شاه در مقام شخص اول مملکت سفرهای رسمی و غیررسمی بسیاری داشت. در کنار شاه، ملکه و گروه بسیاری از وزیران و محافظان، برخی اعضای خاندان سلطنتی و درباریان او را همراهی می کردند. سفرهای شاه اغلب برای خوشگذرانی و تفریح بود. یکی از این مواردی که هر سال به طور منظم تکرار می شد، سفر به سوئیس برای تفریح و اسکی بود. شاه و ملکه با یک هواپیمای اختصاصی وارد سوئیس می شدند و وسایل و چمدان های آنان با دو فروند هواپیماری باری به سوئیس حمل می شد (صمیمی، ۱۳۶۸). در سفرهای رسمی شاه و خاندان سلطنتی به کشورهای دیگر مبالغ هنگفتی بابت مخارج متنوع از بودجه دولتی خرج می شد. علاوه بر مبالغی که نقدی پرداخت می شد، تا ماه ها پس از بازگشت از سفر، صورت حساب های سنگین از مؤسسات شرکت های داخلی و خارجی بابت هزینه اقامت، هتل و رستوران، کرایه هواپیما، اتومبیل اختصاصی و غیره به دربار شاهنشاهی ارسال می شد (بختیاری، ۱۳۸۴).

۴- نتیجه گیری

علل و عوامل بروز فساد در هر جامعه ای و در بین طبقه حاکم براساس شرایط گوناگون حاکم بر آن جامعه متفاوت است. رواج فساد در بین حاکمان به تدریج در بین مردم نیز گسترش پیدا می کند و به مرور زمان انگیزه ملت را در حمایت از حکومت تضعیف کرده و سرانجام سبب فروپاشی آن حکومت می شود. یکی از عواملی که نقش مهمی در بروز فساد در جوامع می شود، ویژگی های شخصیتی حاکم جامعه است. و اینکه شاخصه های شخصیتی یک فرد به عنوان حاکم چگونه می تواند در بروز و گسترش فساد در جامعه نقش داشته باشد. باتوجه به جایگاه و سابقه تاریخی بروز فساد در ایران بررسی موضوع فساد در ایران و بویژه در زمان حکومت پهلوی دوم که فساد بسیار گسترش یافته بود، اهمیت زیادی دارد. محمدرضا شاه که با کمک کشورهای غربی به حکومت رسیده بود دارای شخصیتی اقتدارطلب و مستبد بود و با روحیه خودکامه و استبدادی خود و با تمرکز قدرت کشور در دستان خود، سبب گسترش بسیاری از مفاسد در کشور شد. در واقع به علت ساخت مطلقه حکومت، تمام منابع کشور را ملک شخصی خود تلقی می کرد و تمام سیاست های کشور در جهت اقتدارگرایی، استبداد و تحقق عظمت طلبی شاه اتخاذ می شد. محمدرضا شاه به عنوان یک شخص مستبد که دارای ویژگی های شخصیتی همچون قدرت طلبی، توهم عظمت، خودشیفته، پرستیژ طلب، ثروت اندوز و... بود برای حفظ جایگاه، اقتدار و سلطنت، تمام تصمیمات مهم کشور را به تنهایی اتخاذ می کرد و در تمام عزل و نصب ها نظر مستقیم او شرط بود و به همین دلیل بسیاری از نزدیکان، دوستان و اعضای خانواده خود را به سمت های مهم کشوری منصوب می کرد. شاه در مسیر تحقق آرمان های اقتدارگرایانه خود و برای نشان دادن عظمت، شکوه و جایگاه اجتماعی خود به جهانیان به دام اشرافی گری افتاد و در مدت کوتاهی اشرافیت و اشرافی گری در بین شاه، خاندان پهلوی، دربار و اطرافیان نزدیکشان به یک فرهنگ مسلط بدل شد. و بدین گونه روحیه استبدادی و به طبع آن اشرافی گری در نزد شاه، خاندان پهلوی و درباریان گسترش پیدا کرد. و با نفوذ و گسترش اشرافی گری در کشور، حقوق های نجومی، رسوایی در مسائل مالی، رشوه، فساد و اختلاس آنان که ناشی از حرص و طمع فراوان اشراف است، روز بروز در جامعه افزایش یافت. و راه برای فساد و گسترش آن در بین شاه، خاندان پهلوی و درباریان هموارتر شد. با گسترش مفاسد گوناگون مانند فساد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اخلاقی و... در بین شاه، خاندان پهلوی و درباریان و فقدان اراده حاکمیت در مقابله با آن، مظاهر این مفاسد برای مردم نمایان گشت و بروز این مفاسد در بین شاه و اطرافیانش زمینه ساز عدم مشروعیت حکومت محمدرضا شاه و سرانجام سقوط رژیم پهلوی شد.

منابع و مراجع

- آقای بخشی، علی. (۱۳۷۵). فرهنگ علوم سیاسی. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
- امینی، علی. (۱۳۷۷). خاطرات علی امینی. به کوشش: یعقوب توکلی. تهران: دفتر ادبیات انقلاب اسلامی.
- اندرمانی زاده، جلال، حدیدی، مختار. (۱۳۷۸). پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد). تهران: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- انصاری، احمد علی. (۱۳۷۱). پس از سقوط (سرگذشت خاندان پهلوی در دوران آوارگی). تهران: موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی.
- ایرملو، تاج الملوک. (۱۳۸۰). ملکه پهلوی. تهران: انتشارات به آفرین.
- بختیاری، شهلا. (۱۳۸۴). مفاسد خاندان پهلوی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- تهرانی، مسعود. (۱۳۸۳). استبداد و اقتدارگرایی (ویژگی های شخصیت عقب مانده). تهران: نشر همراه.
- حسینیان، روح الله. (۱۳۸۳). چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران. تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- درودی، ریحانه. (۱۳۸۳). دربار به روایت دربار: فساد مالی اقتصادی. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دیبا، فریده. (۱۳۸۰). دخترم فرح. (ترجمه الهه ربیس فیروز). تهران: نشر به آفرین.
- ربانی، رسول، کجیاف، محمداقبر. (۱۳۸۶). روان شناسی اجتماعی (دیدگاه ها و نظریه ها). اصفهان: انتشارات دانشگاه اصفهان.
- ربیعی، علی. (۱۳۸۳). زنده باد فساد: جامعه شناسی سیاسی فساد در دولت های جهان سوم. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- رفیع زاده، منصور. (۱۳۷۶). خاطرات منصور رفیع زاده: آخرین رئیس شعبه ساواک در آمریکا. تهران: انتشارات اهل قلم.
- شولتز، دوان، شولتز، آلن. (۱۳۹۹). نظریه های شخصیت. (ترجمه یحیی سید محمدی). تهران: نشر ویرایش.
- صمیمی، مینو. (۱۳۶۸). پشت پرده تخت طاووس. تهران: انتشارات اطلاعات.
- غفاری، پروین. (۱۳۷۶). تا سیاهی در دام شاه. تهران: ترجمه و نشر کتاب.
- فردوست، حسین. (۱۳۷۰). ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. تهران: انتشارات اطلاعات.
- فوران، جان. (۱۳۷۸). مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران). (ترجمه احمد تدین). تهران: موسسه خدمات فرهنگی رسا.
- مجتبی زاده، عبداکاظم. (۱۳۸۸). فساد در رژیم پهلوی دوم. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- مدنی، سید جلال الدین. (۱۳۸۰). تاریخ سیاسی معاصر ایران. قم: انتشارات اسلامی.
- هویدا، فریدون. (۱۳۹۵). سقوط شاه. تهران: نشر اطلاعات.
- هیوود، پل. (۱۳۸۱). فساد سیاسی. (ترجمه محمدطاهری و میرقاسم بنی هاشمی). تهران: مطالعات راهبردی.

Adorno, T, *The authoritarian personality*, New York: the nortton library, 1969.

Adorno, T, Frenkel, *The authoritarian personality*, New York: harper 1950..

Elms.A.C, Milgram S, *personality characteristics associated with obedience an defiance toward authoritative command*. 1966, *Journal of Experimental Research and Personality*